



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۱۲	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۷ / ۲۹
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال					
عنوان ۵	فروعات تکمیل کننده بحث					
عنوان ۶	فرع دوم: زکات دین بر عهده مقترض					
عنوان ۷	ادله روایی • روایت عبدالرحمان بن أبی عبدالله ▪ بررسی اصطلاح «عن غیر واحد» • صحیحہ یعقوب بن شعیب • صحیحہ حسن بن عطیه ▪ بحث سندی روایت ➤ بررسی وثاقت هشام بن احمر بر مبنای شهادت شیخ طوسی • روایت علاء					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

پاسخ معظم له به سؤال پرسشگر: استحباب پرداخت زکات همچنان ثابت است. ولو این زکات که استحباباً می پردازد دو زکات بشود؛ یکی زکاتی که دیگری پرداخته و یکی هم زکاتی که همین صاحب مال می پردازد. زکات استحبابی اشکال ندارد که با زکات وجوبی جمع بشود. اینکه در روایت داریم که «لا یزکی المال فی عام واحد من وجهین»^۱ یعنی من وجهینی که زکات واجبه باشد. در زکات واجبه دو وجوب در یک مال وجود ندارد. اما اگر زکات واجبه ای وجود

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۱. عن زرارة قال لأبي عبد الله عليه السلام: «رَجُلٌ دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ مَالًا قَرَضًا، عَلَى مَنْ زَكَاةُ؟ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُقْتَرِضِ؟ قَالَ: لَا بَلْ زَكَاةُهَا إِنْ كَانَتْ مَوْضُوعَةً عِنْدَهُ حَوْلًا عَلَى الْمُقْتَرِضِ. قَالَ: قُلْتُ: فَلَيْسَ عَلَى الْمُقْرِضِ زَكَاةُهَا؟ قَالَ: لَا يُزَكَّى الْمَالُ مِنْ وَجْهَيْنِ فِي عَامٍ وَاحِدٍ...».

دارد و این زکات واجبه پرداخت شده باشد؛ مثل کسی که مالی به کسی قرض داده و آن کسی که قرض گرفته، زکات مال را می پردازد، ولی مقرض هم اگر بخواهد زکاتش را بدهد، استحباباً مانعی ندارد. این را بحث کردیم و ادله اش را هم آوردیم.

ادامه بحث در فرع دوم

بحث ما در فرع دوم بود. کسی که مالی به کسی قرض می دهد، دیگر زکات مال بر مقرض واجب نیست؛ بلکه بر مقرض - یعنی قرض گیرنده - پرداخت زکات آن مال واجب است. البته به شرطی که در دست مقرض حول بر مال بگذرد. اگر مال مقرض در دست مقرض بود و سال بر مال گذشت، آن هم مالی که متعلق به زکات است - مثل نقدین یا امثال آن از اموال زکوی - اگر بر مال، سال گذشت - در حالیکه مال در دست مقرض است - بر مقرض واجب است که زکات مال را بدهد.

روایتی را در جلسه پیش خواندیم. روایت دیگری از مرحوم کلینی از همین باب داریم.

روایت عبدالرحمان بن ابی عبدالله

حمید بن زیاد عن حسن بن محمد بن سماعة عن غیر واحد عن ابان بن عثمان عن عبدالرحمان بن ابی عبدالله عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَفِي يَدِهِ مَالٌ لِغَيْرِهِ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: إِذَا كَانَ قَرْضًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَزَكَاةٌ»^۱.

اگر مال در دست قرض گیرنده بود و سال هم بر آن گذشت، باید زکاتش را بدهد. این «فزگاه» یکی از مثلاً مناشی تصحیف هاست. این است که در رسم الخط، گاهی در قدیم جایی که باید الف ممدوده بگذارند، الف مقصوره می گذاشتند. در بعضی از نسخ «فزگاه» نیست و مثلاً الف ندارد، ممکن است کسی «فزگه» بخواند. نه، همان «فزگاه» است، منتها الف مقصور روی «کاف» بوده و طبق مبنای الف مقصوره در رسم الخطی بوده است.

اختلاف نسخ

خلاصه اینکه اختلافی بین نسخ نیست. اینجا اختلاف فقط در رسم الخط است که در یک نسخه مثلاً «فزگاه» با الف ممدوده آمده است و در بعضی از نسخ با «فزگه» با الف مقصوره آمده و لذا کاف را به «ه» چسبانده اند. این چسباندن کاف به «ه» به این معنی نیست که در روایت «فزگه» است. این روایت و امثال این روایت با اینکه دارد «عن غیر واحد»، ممکن است کسی این گونه روایت را مرسله بشمارد. علت اینکه سند را هم خواندیم همین بود که خواستیم اشاره ای به بحث داشته باشیم.

بررسی اصطلاح «عن غیر واحد»

«ما رواه الكلینی عن حمید (یا حمید) بن زیاد عن حسن بن محمد بن سماعة عن غیر واحد عن ابان بن عثمان»
ممکن است کسی چنین گمان کند که این «غیر واحد» که آمده پس روایت مرسله است؛ زیرا راوی در اینجا مجهول است. نه، به نظر ما تعبیر «غیر واحد» دلالت بر ثلثه فاکثر دارد؛ یعنی در عرف اهل حدیث، بر دوتا، «غیر واحد» صدق نمی کند. در عرف اهل حدیث این گونه نیست که اگر مروی عنه دو نفر باشد، گفته شود «عن غیر واحد». «غیر واحد» که

گفته می شود تقریباً مساوی با کثیر من الرواة است. «کثیر» که گفته می شود، حمل بر کثرت به آن معنی می شود. «غیر واحد» دلالت بر این دارد که «لا یقل عن ثلاثة»؛ لذا بیش از واحد و به بیش از یکی، بر دو نفر صدق نمی کند. اگر دو نفر مراد بود، همان دو نفر ذکر می شد. وقتی گفته می شود بیش از یکی، یعنی سه به بالا؛ چون چنین است، مخصوصاً اگر راوی شخصی مثل حسن بن محمد بن سماعه باشد که در حق او گفته شده «فقیه ثقة». اینکه از «غیر واحد» نقد می کند عادتاً ممتنع است که یکی از اینها ثقة نباشد. فقیه ثقة ای مثل حسن بن محمد بن سماعه یک روایتی را از سه نفر نقل کند و از هر سه نفر، مثلاً بسیار بسیار مستبعد است که ثقة نباشند؛ یعنی احتمالش قابل اعتنا نیست. لذا ما اطمینان پیدا می کنیم به اینکه لاقل أحد من روات «غیر واحد» کان ثقة. لذا این گونه تعبیر هر جا بیاید، در حکم سند متصل مورد اعتماد می دانیم.

روایت صحیحہ یعقوب بن شعیب

روایت سوم صحیحہ یعقوب بن شعیب است:

محمد بن الحسن یاسنادہ عن الحسن بن سعید عن علی بن النعمان عن یعقوب بن شعیب قال:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَقْرِضُ الْمَالَ لِلرَّجُلِ السَّنَةَ وَالسَّنَتَيْنِ وَالثَّلَاثَ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ عَلَى مِنَ الزَّكَاةِ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُسْتَقْرِضِ؟ فَقَالَ: عَلَى الْمُسْتَقْرِضِ لِأَنَّ لَهُ نَفْعَهُ وَعَلَيْهِ زَكَاةُ»^۱.

در این روایت دو مطلب مطرح شده است. هم مطلب مورد بحث ما که زکات مال قرضی بر عهده مقترض، یعنی قرض گیرنده است، البته اگر حول بر آن گذشت و هو عند المقترض. به نکته دیگری هم در این روایت اشاره شده و آن همان قاعده ای است که روایت زراره هم بر همین قاعده دلالت داشت که «من له الغنم فعليه الغرم». این تعلیلی که در ذیل روایت آمده «لأن له نفعه وعليه زكاة» این تعلیل مشعر به آن قاعد کلیه است، اگر نگوییم دال بر همان قاعد «من له الغنم فعليه الغرم».

صحیحہ حسن بن عطیه

روایت دیگری که از آن به صحیحہ حسن بن عطیه تعبیر کردیم، چنین است:

ویاسنادہ عن محمد بن علی بن محبوب عن یعقوب بن یزید عن ابن ابي عمير عن الحسن بن عطية قال:

«قُلْتُ لِهَاشِمِ بْنِ أَحْمَرَ: أَحَبُّ أَنْ تَسْأَلَ لِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام أَنْ يَقُومَ عِنْدِي قُرُوضًا لَيْسَ يَطْلُبُونَهَا مِنِّي أَعْلَى فِيهَا زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: لَا تَقْضِي^۲ وَلَا تُزَكِّي زَكًا»^۳.

شیخ یاسنادہ عن محمد بن علی بن محبوب؛ که در گذشته گفتیم که شیخ به علی بن محبوب در فهرست، سند صحیح دارد که سندش به همه روایات محمد بن علی بن محبوب صحیح است؛ عن یعقوب بن یزید که یعقوب هم که معلوم است که ثقة است؛ عن ابن ابي عمير که ثقة است؛ عن حسن بن عطيه که ثقة است.

۱. همان؛ ح ۵.

۲. استاد به صورت مجهول قرائن نمودند.

۳. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۶.

این جا از آن جاهایی است که رسم الخط اثر در معنا دارد. قاعداً این جا - که در این نوشته وسایل هم اگر داشته باشید - بعد از «لا تقضی و لا تزکی» علامت استفهام یا علامت تعجب نیست. ممکن است کسی این عبارت را بدون استفهام بخواند. این جا باید علامت استفهام بیاید. می خواهد بگوید چطور می شود که هم دینش را قضا نکند هم زکاتش را ندهد؟! «لا تقضی و لا تزکی؟!؛ یعنی «زک». پس این جا از آن جاهایی است که این علامت ها اثر دارد در معنای لفظ. این علامت در این کتاب وسائل چاپی، حتی در این وسایل جدید اهل بیتی هم این علامت درش نیست؛ یعنی نوشته «لا تقضی و لا تزکی زک» که بعد از «لا تقضی و لا تزکی» هم باید علامت استفهام بیاید و هم علامت تعجب، هر دو. که منظور این است که مگر می شود مال زکوی حول هم بر آن بگذرد نزد این آقای قرض گیرنده باشد، ولی نه قرضش را بدهد و نه زکاتش را بدهد؟! را بدهد؟! را بدهد؟! را بدهد!؟

بحث در مورد سند روایت

اینجا یک بحثی هست در سند این روایت. اینجا هشام بن احمر در این روایت توثیق خاص ندارد. البته یک بحثی هست که این هشام بن احمر، ما یک هشام بن ابراهیم بن احمر داریم و یک هشام بن احمر؛ به نظر ما هر دو یکی است. گاهی در کتب رجالی و حتی در کتب حدیثی، گاهی راوی را به جدش منتسب می کنند با حذف اسم پدر و این متعارف است و غیر متعارف نیست. لذا هشام بن احمر همان هشام بن ابراهیم بن احمر است.

دو روایت معروف از هشام بن احمر

این هشام بن ابراهیم بن احمر از حضرت رضا علیه السلام روایات متعددی دارد. از جمله روایتی که نقل می کند و نقلش مفید است، این است که می آید خدمت امام رضا علیه السلام عرضه می کند که من بچه دار نمی شوم، چه کار کنم؟ حضرت فرمودند: «در خانه، وقت اذان که می شود با صدای بلند اذان بگو». نقل می کند که یک مدتی با صدای بلند اذان گفتم. خدا به من بچه داد و بچه های زیادی هم به من عطا کرد.

یک روایتی هست که شبیه به این مورد است، اما در موردی دیگر که آمد خدمت حضرت و عرض کرد که خلاصه در تنگنا افتاده ام و خانه من در جایی است که خانه ها محاصره اش کرده اند و فضای خانه مرا تنگ کرده اند، چه کار کنم؟ باز هم حضرت فرمودند: «اذان بگو». اینکه اذان گفتن در خانه، آن هم با صدای بلند، منشا رزق وسیع می شود و خداوند رزق می دهد که خانه بزرگتر بخرد یا منشا اولاد کثیر می شود. این نکته ای است که به هر حال اینها تأثیراتی است که از ادراک ما خارج است، اما حقایقی هست که در این عالم وجود دارد.

اشکالات سندی

به هر حال، این روایت ممکن است از نظر سندی در آن کسی تشکیک کند و بگوید هشام بن احمر که دلیلی بر وثاقتش نیست. روایت هم اگرچه «عن حسن بن عطیه» روایت شده و روایت تا حسن بن عطیه از نظر سندی تام است؛ شیخ «یاسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن یعقوب بن یزید عن ابن ابي عمیر عن الحسن بن عطیه» تا اینجا هیچ اشکالی در سند نیست.

اما این حسن بن عطیه نیست که از امام شنیده، می گوید: «قُلْتُ لِهَشَامِ بْنِ أَحْمَرَ: أُحِبُّ أَنْ تَسْأَلَ لِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام؛ دوست دارم از امام کاظم علیه السلام سؤال کنی! «أَنْ لِقَوْمٍ عِنْدِي قُرُوضاً لَيْسَ يَطْلُبُونَهَا مِنِّي أَفَعَلَيْ فِيهَا زَكَاةٌ؟» پس این سؤال و جواب را

هشام بن احمر کرده از حضرت و هشام بن احمر این روایت را برای حسن بن عطیه نقل کرده است. هشام بن احمر هم که توثیق خاص ندارد، پس روایت از نظر سندی دچار مشکل می شود.

بررسی وثاقت هشام بن احمر بر مبنای شهادت شیخ طوسی

بر مبنای ما که معتقدیم شهادت شیخ طوسی در کتاب «عُدّه» مبنی بر اینکه این مشایخ ثلاثه، که عبارتند از صفوان بجلی، بنزلی و ابن ابی عمیر، توثیق کرده اند کسانی را که این سه رجل از آنها روایت کنند، باید گفت که این مشایخ ثلاثه عند اصحاب ما چنین هستند که «لایروون ولا یرسلون الا عن ثقة». این بدان معناست که هر راوی که این سه بزرگوار از او روایت کنند، با توثیق عام شیخ توثیق شده است.

اکنون سؤال این است که آیا هشام بن احمر هم مشمول این قاعده می شود یا این قاعده فقط مقتصر بر حسن بن عطیه است؟ به عبارت دیگر، آیا این قاعده شامل کل من یروی عنه صفوان بجلی، ابن ابی عمیر یا بنزلی، حتی به صورت واسطه، می شود یا فقط مروی عنه بلاواسطه این سه بزرگوار مشمول این قاعده است؟ به نظر ما این قاعده هم شامل مروی عنه بلاواسطه و هم مروی عنه بالواسطه می شود. عبارت «لایروون ولا یرسلون الا عن ثقة» عام است و هم شامل راوی مباشر می شود و هم شامل راوی قبل از مباشر. بر اساس این قاعده، هشام بن احمر به نظر ما ثقة است؛ زیرا او مشمول شهادت شیخ است بر این که این مشایخ ثلاثه، از جمله ابن ابی عمیر، «لایروون ولا یرسلون الا عن ثقة».

اعتماد حسن بن عطیه به هشام بن احمر

علاوه بر این نکته، نکته دیگری هم وجود دارد و آن اعتماد حسن بن عطیه به هشام بن احمر در این روایت است. این نکته را دوستان توجه کنند که گاهی ما یک راوی را دلیل بر وثاقتش نداریم، اما در یک روایت خاص می گوئیم که در این روایت، در این نقل، قطعاً ثقة است و نمی تواند در این روایت و در این نقل غیر ثقة باشد. لذا روایت را علی رغم اینکه راوی اش غیر ثقة است، ما حکم موثق یا صحیح به آن می دهیم؛ زیرا قرائن بر این حاکم است که در این روایت خاص، راوی گرچه توثیق ندارد، در این روایت و در این نقل ثقة است.

قرائنی وجود دارد که این را اثبات می کند، از جمله اینکه حسن بن عطیه به هشام بن احمر اعتماد می کند که می خواهد از امام بپرسد و جواب را به او منتقل کند. حداقل در این روایت، این یعنی توثیق عملی است؛ توثیق حسن بن عطیه نسبت به هشام بن احمر. زیرا نقل او را از امام مانند شنیدن خود او از امام می داند. چطور بود که اگر خود او از امام می شنید، جواب امام برای او ارزش داشت، همچنین است که او را واسطه سؤال و جواب از امام کرده است. این سؤال و جواب را در حکم این می داند که خود او از امام سؤال کرده باشد. این توثیق عملی است.

لذا بر فرض آنکه کسی قاعده «من یروون عنه المشایخ الثلاثة» را هم نپذیرد، در خصوص این روایت، روایت حسن بن عطیه از آقای هشام بن احمر دلالت بر وثاقت او در این روایت دارد.

پرسشگر: ...

معظم له: «فقال» ظاهر این است که «فقال» یعنی «فقال الامام». می گوید: «أفعلی فیها زکاة؟ فقال...» بعد از سؤال، مباشراً جواب با «فقال» می آید. گفته تو برو سؤال کن. این از همان جاهایی است که ما در اصول هم گفته ایم که در مقام تعبیر،

گاهی متکلم یک مطلب معلوم را دیگر تکرار نمی‌کند؛ یعنی اگر فرض کنید این‌گونه می‌گفت که «أحب أن تسأل لي أبا الحسن امام كاظم عليه السلام إن لقوم عندي قروضاً ليس يطلبونها مني، أفعليّ فيها زكاة؟» بعد بگوید که «فذهب هشام بن احمر الى ابا الحسن موسى عليه السلام وقال يقول حسن بن عطيه إن لقوم عندي قروضاً ليس يطلبونها مني، أفعليّ فيها زكاة؟» چه داعی دارد که این طور طول و تفصیل بدهد؟ لذا این وسط را انداخته چون معلوم بوده است. می‌گوید به هشام گفتیم این سؤال را از امام بکن، بعد با حذف مقول قول، مستقیماً جواب حضرت آورده می‌شود و می‌گوید: «فقال الامام»؛ مثل اینکه این سؤال را از امام کرده و امام فلان جواب را داد. این از نکات خوب تعبیری است که در قرآن کریم هم از این شیوه بسیار استفاده شده که وقتی یک مطلبی معلوم است، دیگر تکرار ممل می‌شود.

این مثل این است که گفته شود: «فذهب هشام الى ابا الحسن فسأله فقال له إن الحسن بن عطيه يقول لك إن لقوم عندي قروضاً ليس يطلبونها مني، أفعليّ فيها زكاة؟ فقال الإمام: قل لحسن بن عطيه واسئل منه لا تقضي ولا تركي؟ زك».

روایت علاء

روایت دیگر هم که روایت قرب الإسناد است. این را هم بخوانیم بد نیست.
عبد الله بن جعفر في قرب الإسناد عن محمد بن خالد الطيالسي عن العلاء قال:

«قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَالُ قَرْضًا فَيَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ»؛

عبدالله بن جعفر فی قرب الإسناد عن محمد بن خالد طيالسی عن العلاء. گفتیم ما قرب الإسنادهایی را که مرحوم صاحب وسائل نقل می‌کند، اعتماد می‌کنیم. یعنی نسخه قرب الإسنادی که به دست صاحب وسائل رسیده، این برای ما معتبر است. البته قرب الاسنادی که وسط بازار است، نه، این قابل اعتماد نیست. اما قرب الإسنادی که به دست صاحب وسائل رسیده، معتبر است.

عن محمد بن خالد طيالسی که ثقة است. البته این قرب الإسناد را اگرچه گفته می‌شود عبدالله بن جعفر، اما آن کسی که قرب الإسناد را روایت کرده است از عبدالله بن جعفر، محمد بن عبدالله بن جعفر است. و محمد بن عبدالله بن جعفر هم که قبلاً گفته‌ایم، ثقة است.

«قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَالُ قَرْضًا فَيَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ»

مال قرضی در دست کسی است و سال بر آن می‌گذرد. آیا باید زکاتش را بپردازد؟ «فقال نعم».

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ